

علاج درد افغان

آنان که به نشرات فارسي صداي امريکا (راديوي آشنا) آشنایي و شنوایي دارند، ممکن شام پنجشنبه مصاحبه جناب داکتر وحید و حیدالله را بزبان فارسي و پشتو با راديوي مذکور شنیده باشند. بد بختانه بنده گفتار و نظریات شان را يك سر مملو و آکنده از کلیشي Cliche یافتیم. کلیشي آنست که يکي براي حل ساده يك مشکل بغرنج، يك پیشنهاد ساده اما عوام فریبي را عرضه نماید. مثلاً در زبان پشتو اگر بگوئیم "شه کوي، بد مه کوي"، هیچ کسي جرأت رد این گفتار ما را نخواهد داشت، اما طوري که میدانیم، مشکل اساسي در دنيای امروزي در تفریق میان "شه" و "بد" است.

جناب داکتر صاحب که به گفته خود شان طراح اصلي پروسه بن بودند، مشکلات سياسي، اقتصادي و اجتماعي امروزي کشورما را ناشي از عدم تطبيق در خور قومولهاي مجرب خود میدانند. باید بگویم که من درین پندار، موقف داکتر صاحب را بخوبي درک کرده میتوانم. چه خودم نیز مثل ایشان دهه هاي ۸۰ و ۹۰ را در عالم مهاجرت و جلاوطني بسر برده اما من با سقوط رژیم طالبان دوباره به وطن برگشتم. حالا متوجه ميشوم که چقدر گرفت، تحليل و قضاوت داکتر صاحب درین مسائل عيناً شبیه گرفت، تحليل و قضاوت هفت سال پیش من مي باشد. ازینست که اکنون که من وقتاً فوقتاً به خارج سفر میکنم و دوستان به منظور کسب معلومات از احوال وطن به گردهم جمع ميشوند، جواب من براي شان همین است که براي فهم درست این اوضاع باید يك چند ماهي را در افغانستان بسر ببرند. در غیر آن بحث من با ایشان از دو نقطه دید کاملاً متفاوت و بي نتیجه خواهد بود. بدبختانه تحليل هاي جناب داکتر صاحب نیز به نظر من ناشي از دید شان از يك دريچه بیست سال قبل مي باشد. داکتر صاحب مدعي بودند که نسخه اي که جناب شان منحيث طرح بن به افغانستان مريض داده بودند، ناشي از تشخیص مجربي بود ولي دوا به وقت و مقدار درست تطبيق نگردید. ایشان مي گفتند که چرا با سقوط رژیم طالبان، سران آن دولت قلع و قمع نشدند؟ چرا به تفتنگ سالاران در حکومت جدید حق دخالت داده شد؟ چرا سلاح از دست مردم کشیده نشد؟ چرا کشت کوکنار منع نشد؟ و چرا... و چرا... در حالیکه این همه سؤالاتي مي باشند که بعد از واقعه در ذهن همگي ما خطور نموده اما حق طرح آن را تنها کسانی دارند که قبل از واقعه متوجه آن گردیده و به دیگران هشدار داده باشند. بهتر است روي يك چند موضوع بخصوص مطروحه شان عطف توجه کنیم:

۱- جناب شان فرمودند که باید در اولین لويه جرگه بعد از کنفرانس بن، تعیین اعضاي جرگه از طریق عنعنوي يعني توسط ریش سفیدان و بزرگان اقوام صورت مي گرفت نه از طریق صندوق رأي. در حالیکه از روي معلوماتي که من دارم، صندوق رأي دران پروسه اصلاً مطرح نبود، اما روح سخن درین جاست که ایشان فراموش کرده اند که با ختم دوره جهاد و طالبان، بزرگان قوم و ریش سفیدان دیگر وجود ندارند بلکه آنها جاي و قدرت خود را به قومندانان و تفتنگ سالاران امروزي سپرده اند. اگر فرموده ایشان تطبيق هم ميشد، باز هم اختيار بدست اخير الذکران باقي مي ماند که در آینده نزدیک هم چنین خواهد بود.

۲- قابل ذکر است که داکتر صاحب در درازاي گفتار خود، يك طرح جدیدي را نیز پیشنهاد نمودند که يکي از لازمه هاي آن طرح "اتحاد سر تا سري مردم افغانستان" منحيث يك prerequisite بود که باید از پیش تأمین گردد. غافل ازینکه با به وجود آمدن اتحاد سرتاسري مردم ما، همگي مشکلات سياسي داخلي ما به يك سر از بین رفته و ضرورتي به باقي فرمایشات شان نمي افتد. هم اکنون در کشور ما مليون ها نفر سوداي يك رژیم فدرالي (و حتي پارچه شدن افغانستان را) در سر مي پرورانند. بدون آنکه بفهمند فدراليزم يعني چه و تحت کدام شرائط بوجود آمده مي تواند. تنها يك عده قدرت طلب فهمیده اند که در چنین نظامي فرصت کسب قدرت و استفاده مادي بیشتر براي شان میسر است. توصیه داکتر صاحب که داستان مشهور به گردن انداختن زنگوله به گردن پشک را بياد مي آورد، مثال خوبی از کلیشي پروري است که در بالا به عرض رساندم. یک موضوعی که باید حتماً به عرض داکتر صاحب برسانم اینست که اولويت ها اکثراً عندی بوده و از شخص تا شخص فرق میکند. جای بسیار تعجب است که درین شب و روز حساس که عده انبوهی از نخبگان کاردان کشور ما در اندوه مناظره کاربرد کلمه دانشگاه به جای پوهنتون در خاک و خون می غلتند، جناب داکتر صاحب را اندیشه نجات وطن در سر افتاده است.

۳- در مورد از بی بردن کشت خشخاش نظر داکتر صاحب این بود که باید اولاً براي خشخاش يك "کشت بدیل" راغ گردد و بعداً به کسانی که به کشت این گیاه بدیل مي پردازند، پول سببایدي داده شود. این هم بدبختانه يك کلیشي بسیار معروف است. بدین معنی که: اولاً براي کوکنار يك کشت بدیل وجود ندارد زیرا فرق بین عاید گندم و کوکنار از يك جریب زمین تا تقریباً یازده برابر به نفع کوکنار است. ثانیاً در چند دهه قبل اگر يك دهقان مالک ده جریب زمین

مي بود، از عايد همين ده جريب به بسيار خوبي اعاشه فاميل خود را کرده مي توانست. ولي اکنون که بعد از وفات او زمين مذکور بين پنج نفر اولاد او تقسيم گرديده، يگانه راه بقاء براي هر يك از اولاد های او، با دو جريب زمين، همانا کشت کونار است و بس. ثالثاً مقدار پولي که اکنون جمعاً از فروش ترياک نصيب برزگران افغان ميگردد، تقريباً يك ميليارد دالر در سال است. براي دادن سبسايدي کافي به دهاقين بايد فرق قيمت بين عايد گندم و کونار به آنها داده شود که به محاسبه تخميني بالغ بر نه صد مليون دالر ميگردد. اين مقدار پول اولاً در حيطه امکانات ما نبوده و ثانياً اگر باشد هم از گاو " غدود " آن به دهقان بيچاره نمي رسد. تجربه دو سال قبل که همين پاليسي در آن زمان پياده گرديد، اين واقعيت را به اثبات مي رساند.

۴- در جواب سؤال يکي از شنوندگان که نسخه داکتر صاحب براي کوتاه ساختن دست همسايگان از امور داخلي افغانستان چه خواهد بود؟ داکتر صاحب يك " لويه جرگه انتفالي " را پيشنهاده نمودند که در آن خود نمايندگان ملت طرق حل اين معضله را تجویز خواهند نمود. درين کليشي باز به دو مشکل برمي خوريم: يکي اينکه لويه جرگه آینده افغانستان به هيچ صورتي شبیه لويه جرگه هاي قبلي بوده نمي تواند چه از اثر تبدلات سياسي و اجتماعي که درين چند سال اخير در کشور ما بوجود آمده، گمان نمي کنم کشمکش هاي ناشي از تضاد هاي قومي، زباني، منطقوي و مذهبي به ما فرصتي بدهد تا روي چگونگي يك حکومت جديد بحث سالم و در خور صورت بگيرد. از جانب ديگر، مسأله مداخله همسايگان در امور داخلي ما يك موضوع چند بعدي بوده که بايد از طريق ديپلماسي حل گردد نه توسط نمايندگان لويه جرگه و آقاي کرزي از سالها به اين طرف نا مؤفقتانه در طلب پرسونل در خور براي اين منظور در پچالست.

۵- در بخش پشتوي مصاحبه داکتر صاحب يك شنوده متوجه به عدم آشنايي داکتر صاحب با احوال مستولي بر کشور ما، توصيه نمود که بايد داکتر صاحب به وطن تشریف آورده و طرح جديد خود را مسجد به مسجد با ملت افغان در ميان بگذارند؟ داکتر صاحب در جواب، اين توصيه را پسندیده و وعده نمودند که همين کار را خواهند کرد. بايد به ايشان هشدار بدهم که اگر احياناً چنين خيالي را در سر دارند، ترور شان توسط طالبان، در مسجد سوم لآبد و حتمي خواهد بود (خدا نا خواسته).

در پايان گفتار مي خواهم به داکتر صاحب توصيه کنم که يگانه راه برون رفت از سردرگمي روي دست، تدارک پرسونل وارد (در همه وجوه زندگي) ماست که در شرائط فعلي، نه اين کدر را در دسترس داريم و نه با معارف امروزی ما اميدي براي آن در آینده نزديک ديده ميشود.

پايان